

سال ۱۴۳۲ - جلسه ۱۵ - معنای لغوی و اصطلاحی شرع و شارع

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَ عَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

صحبت ما دیشب خدمت رفقا به این جا رسید که: عقل، حکم می کند به عدم توانایی خویش، نسبت به مصالح و مفسدات انسان. و تجربه خارجی هم این مسئله را اثبات می کند. و همین عبارت است از حجیت عقل. یعنی همینقدر عقل شعور دارد و می فهمد که نسبت به بسیاری از مسائل، ناتوان است. و محدوده فعلی او، و کاری او، مشخصه. در ترتیب قضایای منطقیه و در ترتیب مسائل و رسیدن به تصدیقات و تصورات فلسفیه و وجودیه و بالتبع عدمیه، محدوده حجیت او، مشخصه. عقل، خودش حکم می کند که من نمی توانم پشت این دیوار بینم کیه. خودش داره می گه. اگر بگه می توانم، این دلیل بر عدم حجیتشه. چون می گه من نمی توانم، یعنی این را یافته. این را یافته و به این حقیقت رسیده. و به این نکته رسیده. عقل حکم می کند که باید عقل منفصلی در کنار من وجود داشته باشه تا بتواند مرا به کمال برسونه. پس به این مسئله رسیده. اگر نمی رسید، حکم نمی کرد. همینطور می موند. در ابهام و شک می موند. هیچ حرف نمی زد. مثل این دیوار. اینی که می گه من رسیدم، یعنی این مسئله حجیت دارد. عقل حکم می کند بر این که برای رسیدن به مصالح و دوری از مفسدات، احتیاجی به یه فرد خبیری هست که اون فرد خبیر، در افق ما فوق حکم عقل، حرکت می کند و سیر می کند. ما معارف متعددی داریم، معارف زیادی داریم. بعضیش در حیطة عقل است، بعضیش در حیطة فطرت است، و بعضیش در حیطة شهود است، بعضیش در حیطة شرع است. شرع.

هرچه عقل بنحواد بیاد مسائش رو دودوتا در نظر بگیرد، نمی تواند بگوید که چرا نماز صبح دو رکعته. از عهده اش بر نمیاد. نمیاد. چرا نماز مغرب سه رکعته؟ در حالتی که صبح آدم می خواد نمازش فرض بکنید خب... حالا تازه از خواب بلند شده و یه خمیازه ای هم بکشه و یه ورزشی هم بکنه، بد

نیست یه هفت هشت ده رکعتی بخونه. اقلا به جای یه ورزش و نرمشی، انجام بده. اما ظهر که از سر کار برگشته، یا از سر درس و بحث برگشته، از سر مباحثه برگشته، نماز باید یه رکعتی باشه. اون دیگه چهار رکعت و هشت رکعت دیگه به این جا، خلاصه عقل ما جور در نیامد، جور در نیامد... چطور نماز ظهر... این مربوط به عقل نیست. این مربوط به شرعه. شرع هم می گه به تو مربوط نیست. من بهتر از تو می فهمم. ما هم ساکت، باید اطاعت کنیم. باید اطاعت کنیم. اتفاقا نماز ظهر، از بهترین نمازهای در شبانه روزه‌ها! هیچ نمازی در شبانه روز، به پای نماز ظهر نمی رسه. اینو رفقا در نظر داشته باشند. که حالاتی که برای بسیاری از بزرگان و عرفاء و اولیاء الهی اتفاق می افته، در نماز ظهر اتفاق می افته. بین نماز ظهر و عصر. خیلی برای نماز ظهر، فضیلت خیلی عجیبه. اینا چیزاییست که ما نمی فهمیم.

یعنی اگر - ما که خب عقولمون، عقول متوسطه است؛ - حالا اگر فرض بکنید که یه عقول ما فوقی هم وجود داشته باشه، علت نماز دو رکعتی صبح رو نمی فهمه. تا قیامت هم فکر کنه نمی فهمه. نمی فهمه. بیخود هم زور نزنه، زحمت هم نکشه. عقلش رو به کارهای دیگه راه بندازه، جا بندازه. چرا نماز مغرب سه رکعتی؟ چرا روزه از بین - فرض بکنید که - طلوع فجر تا غروب؟ برای چی؟ اینها چیزاییست که در اختیار ادراک عقل نیست. ولی عقل این مقدار را حاکم و جازم است به این که: اون چه را که خدای متعال به واسطه فرد خبیر و آگاه بر شرع، به ما ارسال می کند، باید بپذیریم. این کار کار عقله. بله. کار عقل است و کار درستی هم هست و صحیح هم هست و خب باید هم انجام بدیم.

این حکمی که از ناحیه پروردگار برای تکامل انسان نازل می شود، بهش می گن شرع. شرع از شریعه میاد. یعنی راه. مشروع یعنی پروژه. پروژه می بینید؟ فلان پروژه. یعنی مشروع. فلان مسئله. فلان قضیه. شارع یعنی چی؟ شارع فلان. رفتید در این کشورهای عربی؟ شارع فلان، شارع... شارع یعنی راه. طریق. شریعه، اون آبشخوار را می گن. اون راه [و] جایی را می گن که از اونجا آب میاد و انسان... شریعه فرات، شریعه فرات که شنیدید، اون محلی ست که آب جدا می شه از نهر و دسترسی به اون آسانه. بهش شریعه می گن. شارع به فردی گفته می شود که راه برای رسیدن به اون حقیقت و اون واقعه. چرا به رسول خدا و به پیامبران شارع می گن؟ چون اینا راه هستند. خودشون که مشرع نیستند. خودشون که میان از پیش خودشون حکم جعل کنند. به یکی بگن بکن، به یکی بگن نکن. به یکی بگن بشین، به یکی بگن برو. از پیش خودشون که نمی گن. شارع هستند. راه هستند. طریق هستند. طریق. ما طریق نیستیم. چرا؟ چون اطلاع نداریم. به اندازه سر سوزن سرمون نمی شه، داریم کرات رو تسخیر می کنیم! ادعای همه تسلط بر ملک و ملکوت رو داریم. دو متری مون رو نمی تونیم

ببینیم‌ها! دو متری مون رو نمی‌تونیم ببینیم. طبل تو خالی! چچی می‌گن؟ طبل. بزرگ ولی توش پر از هوا. چیزی نداره. اما اون‌هایی که پُرنند، صدا ندارند. صدا ندارند. آواز ندارند.

ای مرغ سحر، - جناب سعدی، علیه الرحمة می‌فرماید که:

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز

کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

پروانه! این بلبل، همه‌اش می‌خونه. ادعای عشق گل رو می‌کنه. عاشق گله، میاد می‌شینه می‌خونه می‌خونه، تا صبح می‌خونه. می‌گه بابا خوندن که... شما ضبط هم باز کنید واسه تون می‌خونه. این که چیزی نیست. اگر راست می‌گی، بین این ارادت و ابراز علاقه تو، تا کجا تو را جلو می‌برد؟ این ابراز علاقه‌ها، آقا مریدیم! آقا دوست داریم! آقا ما شمارو... همه کشکه! همه کشک و بادمجانه! همه کشک بادمجانه. آقا مخلصیم! هرچه بفرمایید گوش می‌دیم. نه آقا جون! این حرفها نیست! همه کشکه! حبابه! سرابه! کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء. تا یه فشاری داده می‌شه، همه بود و نبود رو فراموش می‌کنیم. اصلا چچی بوده، کی هست... کی چچی... یه مسئله بر خلاف توقع گفته بشه، انگار نه انگار رفاقتی بوده. انگار نه انگار صداقتی بوده. انگار نه انگار سابقه‌ای بوده. ابد! ابد!

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز

کان سوخته را جان شد و... پروانه مثل بلبل هی جیک جیک نمی‌کنه. هی بشینه بخونه. نه! هی پر می‌زنه. هی دور این شمع پر می‌زنه. هی پر می‌زنه. هی خودش رو نزدیک می‌کنه. هی گرم می‌شه، هی میاد جلو، می‌بینه داغه، این شمع داغه، هی میاد جلو، می‌ره عقب، هی خودشو تست می‌کنه. تست می‌کنه. تا چقدر می‌تونه به این شعله شمع نزدیک بشه؟ هی خودشو میاره جلو، هی میاد جلو، می‌بینه اون عشق و علاقه به او، او را به بطن این آتش و شعله می‌کشاند. و چاره‌ای ندارد از این که جلو بره. احساس سوزش می‌کنه، ولی این احساس سوزش را برای خودش لذت می‌شمارد. لذت! ما از چچی خبر داریم؟ چچی؟! همینطور... آقا ما... هرچه بفرمایید... آقا ما دست شما رو می‌بوسیم... شما حبیب ما هستید! بابا برو پی کارت! برو پی کارت!

این پروانه، میاد جلو، جلو، و به جایی می‌رسد که دیگر سر از پا نمی‌شناسد و برای رسیدن به محبوب، از جان خودش هم می‌گذرد. میاد خودشو می‌زنه به آتش. خودشو می‌زنه. مرحوم آقای انصاری - این قضیه اومد به ذهنم، گفتم بگم، نگم، بگم نگم...؟ گفتم حالا می‌گم! چرا نگم؟! بگم! - مرحوم آقای انصاری، ایشون طیب قدیمی هم بودند. پزشک قدیمی هم بودند. درسش هم خونده

بودند. الآن که سر هر کوجه‌ای یه دونه از این عطاری‌های قدیمی و پزشکی و اینها درست شده و خلاصه نه درسی، نه کتابی، یه چند تا علف و این‌ها رو سر هم می‌کنن و به خورد اون بدبخت می‌دن. یا از پایین، یا از بالا! اماله از پایین یا از بالا! حالا بدبخت هر جا رسید که رسید. بعد هم آگه یه بلایی سرش اومد، می‌گن دیگه تقدیرش بوده دیگه! غیر از این نمی‌شه! تقدیرش همین بوده. نه حسابی، نه کتابی... ولی اطباء قدیمی، این‌ها درس خونده بودند. خود طبّ گیاهی درس دارد. اینطور نیست که می‌گن که آقا این‌ها گیاهیه ضرر نداره. خب تمام این سم‌ها، تو همین گیاه هاست دیگه! پس این سم‌ها از کجا آمده؟ از همین گیاه‌ها آمده. از آسمان که نیما! بسیاری از این علف‌ها مسمومند. بسیاری از این داروها سم است. مقدارش باید مشخص بشه. همین اسفندی که می‌خورن، این اسفند سمه. سمه! یه مقداری بیشتر بخورن کبد رو از کار میندازه. حتما که سم در مواد شیمیایی نیست. در همین قرص‌هایی که می‌گن که این قرص‌ها صد در صد گیاهیه. خب گیاهی باشه! مگه گیاهی سم نیست؟ ضرر نداره! خیلی هم ضرر داره! خیلی ضرر داره! همین گیاهان خانگی که الآن در بسیاری از این خانه‌ها هست، همین برگ‌های بزرگ داره، مسمومه‌ها! حواستون باشه یه وقت بچه‌ها دست نزنن به این. این مسمومه. یه مقدار از این رو اگر بچه بخوره می‌میره. اسهال می‌کنه می‌میره. خیلی از این‌ها مسمومه. حالا هرکی اومده واسه خودش یه عطاری درست کرده و یک بساطی راه انداخته و... پیغمبر فرمودند: کسی که طبابت کند بدون علم، خون اون کسی که او را به واسطه از بین برده است، بر گردن اوست! و باید قصاص بشه! نه این که فقط چیز...! قصاص بشه! بیان اعدامش کنند! که برای طبیب بدون تعلم، اومده این کار رو انجام داده.

مرحوم آقا می‌فرمودند: ما در نجف که بودیم، یه دونه از همین اطباء گیاهی. از همین‌هایی که مثل الاغ هم نمی‌فهمند! جدا باید اسم الاغ - حیف الاغ - روش گذاشت! [اسم] الاغ رو این‌ها گذاشت. اون جا بود.

ما هم بچه اولمون - یه خواهر ما داشتیم اسمش فاطمه بود و تا شش ماه هم بود. خیلی هم می‌گن با هوش بود. خیلی عجیب بود. یعنی در شش ماهه، به اندازه چند ساله می‌فهمید. خیلی چیز عجیبی بود. هرکی می‌آمد، تعجب می‌کرد از هوش و... شاید هم همونا نظرش زده بودند دیگه. - این مریض می‌شه. یه دونه از همین گیاهی‌هایی که عین قارچ همه جا دراومدند. اینم اونجا بوده توی نجف بود و فلان و می‌گن این چی بوده و خونه آقایون می‌ره و چکار می‌کنه و... می‌گفتند که ما بردیم پیش این، این برداشت گفت اینو بدید و چی و فلان... هیچی! بعد سه روز این مُرد! فوت کرد! سه روز! بچه

شش ماهه فوت کرد. کسی نبود اون جا خیلی عجیبه. خیلی عجیبه. این قضیه رو ایشون در اواخر عمر داشتیم می رفتیم، مرحوم آقا ایشون... این جا... - حالا بد نیست تغنن هم یه خورده بخندیم از دست بعضی از همشهری های بعضی ها... خلاصه!- این مرحوم آقا ناراحتی صفا گرفته بودند. خلاصه این کبدشون زرد شده بود و زردی آورده بودند و فلان و این چیزها و این ها نمی دونستند، نمی فهمیدند این دکترها. می دونستند که صفا تخلیه نمی شه. خب اینو ما هم می دونستیم! چون بالاخره قیافه شون پیدااست. ولی اینی که این علتش چه هست، یک آثار متفاوتی بود. خیلی عجیب بود در کسالت ایشون. اولاً احساس درد نمی کردند. بله این جا، آقای دکتر چیز هست دیگه...، اینا یادشون باید باشه اونجا، اون زمان، نمی دونم بودند یا نبودند؟ نه! مثل این که بعد اومدند. ما رفتیم از قم اونجا، دیدیم بله رنگ زرد و لباس بدن ایشون، زیر پیرهن بدنشون اصلاً زرد می شد. این مثل [این که] انگار گذاشتند توی زرد چوبه در آوردند! اینجوری زرد می شد. خب صفا دفع نمی شه. چون صفا بایستی که وارد پشت اثنی عشر از کلدوک بیاد پشت اثنی عشر، این غذایی که وارد روده می شه این رو هضم کنه. اگه صفا نباشه غذا هضم نمی شه. مواد چربی و این ها همه دفع می شه. همینطور دفع می شن. ویتامین کا و امثال ذلک همه دفع می شن بدون چیز. این صفا هم مال اینه دیگه، مال هضم غذا. این لوله بین صفا و بین روده بسته بود، این بر می گشت توی کبد و وارد سیستم بدن می شد. رنگ زرد! زرد! زرد! خلاصه هرکی یه چیزی می گفت. نمی دونم فلان و یکی می گفت نمی دونم چی چی کنید! یکی می گفت ماهی بیارید از کجا، از یه چشمه ای بود برید ماهی های زنده بدبخت ها رو بگیرید بیارید، همینطور زنده زنده بخورید! خب این ماهی ها این تو چکار می کنند؟ شنا می کنند؟ شنا می کنند؟! از این تجویزها هم... می گفتم: آقا جان! از این کارها نکنید ها! این ماهی ها می رن تو اون شکم معلوم نیست چکار می کنند! یکی اومده بود اون جا، خلاصه مال همدان و اون وری ها بود! گفتم مال همشهری های بعضی ها.

می گفت که باید برید آقا ماهی بخورید یه هفت هشت تایی! گفتم آقا مگه این جا رودخونه است؟! می خواید چکار کنید بابای ما رو؟!

آخرش وقتی که خلاصه کار به جایی نرسید، این آقا آمد و طبابت کرد! چه طباطبتی؟! حالا عرض می کنم خدمتون. برید بگردید، یک مار سیاه پیدا کنید. یک موش هم بندازید اون جلوش، این مار رو ول بدید به سمت اون موشه، حالا رفته بود نمی دونم از چی این قضیه رو پیدا کرده بود. کدوم عطاری بود، کدوم مادر مرده ای آمده بود و خلاصه.... برید یه مار سیاه پیدا کنید و چند روز بهش غذا ندید و گرسنه باشه و بساطی و تشکیلاتی بود خلاصه! و بعد یه موش هم بندازید جلوش، این ماره

بیره اون موش رو بگیره. در اون وقتی که اون موش رو گرفته، نصفش تو دهنشه، نصفش بیرونه، اون سر مار رو بذارید رو به قبله ببرید، بعد اون خونی که می‌ریزه، اون خون رو بذارید بیاد بیاد، اون سه تا قطره آخری که... جدی می‌گما! من اغراق نمی‌کنم! حالا شب ماه رمضونه! دروغ [نمی‌گم] راست می‌گم! اون سه تا قطره آخرشو بیارید بمالید به اینجا، قسمت کبد، این خلاصه هرچی صفراست دفع می‌کنه و می‌زنه و می‌ره و همه رو درست می‌کنه.

حالا آقا - حالا تو ماشین داریم می‌ریم - رو می‌کنند به اون یارو، می‌گن: حالا این مار سیاه و موش رو از کجا پیدا بکنیم که بیایم و اونم در وقتی که داره موش رو می‌گیره و خلاصه نصفش بیرونه، نصفش توه، قشنگ متر بذاریم، سانت بذارید... خلاصه!

از این طبابت‌ها هم خلاصه هست دیگه! می‌گن ایرانی‌ها در دو سه چیز خلاصه خیلی مهارت دارند. یکی این که همه بنا هستند! همه بنا و معمارند. هرکی هرچی می‌شه، یه نقشه می‌ده. آقا این جا اتاق رو اینجوری درست کن، آقا نمی‌دونم سالن اینجوری باشه، آقا نمی‌دونم دستشویی اینجوری باشه. می‌گن ملا نصرالدین می‌خواست خونه بسازه - راست و دروغشو نمی‌دونم - می‌خواست خونه بسازه، بعد خلاصه جمع کرد، هرکی یه چیزی می‌گفت. یکی می‌گفت این جا دستشویی، یکی می‌گفت این جا اتاق کنیم، می‌گفت باشه. اون یکی می‌گفت اون جا رو سالن کنیم، گفت باشه. اون یکی گفت اون جا رو حموم کنید... در همین که همه تو سر هم می‌زدند، یکی از یه گوشه‌ای یه صدایی در آمد، گفت جای دستشویی هم مشخص شد! می‌گفت فعلا جای دستشویی مشخص شد! حالا یکی یکی می‌ریم سراغ بقیه، اتاق و اینا ببینیم قضیه‌اش چی می‌شه. یکی تو معماری. یکی تو طبابت!

همه دکترند! آقا هرکی سرش درد می‌کنه، این می‌گه این قرص رو بخور، این می‌گه اون علف رو بخور، اون می‌گه اون چی رو بخور، اون می‌گه فلان...

یه دفعه مشهد بودیم خدمت مرحوم آقا یه دو نفر آمدند - حالا اسم نمی‌برم. چون هنوز در قید حیات هستند، ولی خیلی افراد متشخص هم هستند این‌ها. اگر اسم ببرم، بعضیا می‌شناسند - آمده بودند برای دیدن ایشون و صحبت این‌ها شد که بله ایشون فشار خون دارند، چی دارن و چربی دارن، هم چربی داشتند هم فشار خون، این چیزها هم داشتند. از این چیزها دارند و این حرفها... ایشون گفتش که: آقا بنده یه چیزی - اونم از همین قسم هم شهری که عرض کردم بود! جزء همین محدوده چیزها بوده! نمی‌دونم چرا اینا اینجوری در میان همه! - گفت آقا بنده یک دارویی دارم خدمتون، این دیگه به طور کلی دیگه اصلا خوب خوب می‌کنه، اصلا ریشه فشار خون را از تتان می‌بره بیرون! اصلا دیگه

اصلاً هیچ اصلاً نه فشاری دارید نه چی چی! گفتند خب بفرمایید! ایشون خیلی همچین خودشو جمع و جور کردند و حالا... گفتند: آقا روزی یه جبهه به اندازه یه نخود از این تریاک! گفتند: چی آقا؟! بعد گفتند: همینمون مونده بود! که آقا تریاکی هم بشه! بعد گفتند که... گفتند که: نه آقا جدی عرض می‌کنم! اصلاً دیگه فشارتان از بین می‌ره! هیچی نمی‌مانه! فلان است... ایشون گفتند: نه آقا! مردن بهتر است! مردن بهتر است از این که دیگه حالا تریاکی هم بشیم! دیگه حالا بگن آیت الله طهرانی تریاکی هم شده! گرچه نمی‌دونم حالا خیلی زیاده! چه می‌دونم! ولی خب بالاخره اینا به هرکسی نمیاد! آخه بالاخره اینا... خلق الله لحروب رجلاً! بله! برا هر چیزی خدا یه چیزی... گفتند نه آقا مردن بهتر است! مردن بهتر است! نخواستیم این... این نسخه شما رو نخواستیم! کجا بودیم؟!

مرحوم آقای انصاری، ایشون طبیب هم بودند، از همین طبّ قدیم و این‌ها، ایشون اطلاع داشتند و بله دیگه داشتیم می‌گفتیم که خلاصه این ارادت‌ها، اینجوریه همه‌اش! البته همه‌اش نه! چرا! صدق و صفا هم گاهی پیدا می‌شه. یه بنده خدایی از همین دوستان ایشون، این بچه‌اش مریض می‌شه. و میاد به ایشون می‌گه و ایشون نسخه می‌دن. بعد از چند روز، این فوت می‌کنه. خب اصلاً معلوم نبود که فوت مربوط به این بوده، یا غیر از این بوده. مرحوم آقای انصاری، فرد متبحری هم بوده، وارد بوده ایشون. در دواها، در داروها، فرد واردی بودند. حالا یا اجلس آمده، یا به خاطر جهت دیگه‌ای بوده، نه این که حالا به خاطر این قضیه باشه. آقا این شخص می‌ره شکایت می‌کنه، قضیه رو به دادگاه می‌کشونه، فلان! خیلی عجیب! عجیب! که چی؟ این آقا، فرزند ما رو کشته! بچه ما رو این آقا کشته.

مگر آقای انصاری فرستاده بودند دنبالت که بیا من بهت نسخه می‌دم؟ یا دست و پاتو بسته بودند برای این نسخه؟ چشمت درآد! می‌خواستی نیای! چشمت درآد! تو که انقدر عرضه نداری، تو که فهم نداری، تو که مثل یک حیوان شعور نداری که تشخیص بدی... خب می‌خواستی نیای! چرا می‌ندازی گردن ایشون؟ چرا خلاف خودت رو می‌ندازی گردن بقیه؟ ها؟ اینا چوب داره‌ها!

شارع، که می‌گن شارع، یعنی کسی که راه قرار می‌ده. راه به سوی باطن. راه به سوی حق. راه به سوی واقع. راه به سوی تکلیف. تکلیف چیه؟ تکلیف عبارت است از اون عملی که فرد باید اون عمل را برای رسیدن به مصالح خود، و برای دفع مفسده از خود و مانع خود، باید انجام بده. اینو می‌گن تکلیف. شرع، یعنی این. شرع یعنی قانونی که فرد، باید برای رسیدن به اون مصلحت، مصلحت عبارت است از قطع تعلق از دنیا، و تقرب به حق، تجرّد ذات، تجرّد نفس، نورانیّت دل و زدودن ظلمت و کدورت، و نظام، نظام اجتماعی، نظام شخصی، مصالح شخصی، مصالح اجتماعی، این مسائل رو باید

انجام بده. اینو می‌گن شرع. شرع لکم من الدین ما وصی به موسی و عیسی و فلان.

این شرع است. آیات قرآن هم بر این قضیه دلالت می‌کند. و نسبت به این مطلب، مسائل خیلی روشن و واضح و مشخصه. لذا ما می‌بینیم که در شرایع و ادیان، دو جور حکم داریم. یه حکم، حکم کلی‌ست. یعنی حکمی که به او می‌گن حکم ابتدایی. حکم اولی. اون حکم، جنبه کلی داره و جنبه سعی داره. همونطوری که در قوانین ملل و در قوانین مجتمعات، این‌ها دو جور حکمه. یه احکام، احکام کلیه است. این که این حکم، برای همه است. در مرحله اول، در مرحله ابتدایی. که همه این رو باید انجام بدن. در قبال این حکم، مثل این که فرض بکنید همه، من باب مثال، وقتی که از خیابان می‌خوان عبور کنند، باید از سمت راست عبور کنند. از سمت راست ماشین‌ها حرکت کنند. همه از این طرف. اون کسی که داره می‌ره از سمت راست، اون کسی هم که داره میاد از سمت راست که به هم‌دیگه برخورد نکنند. خب این بایستی که راهش رو بره. اگر یه فرد بیاد از طرف مقابل، بر خلاف حکم عمل کرده، بر خلاف این شرع عمل کرده، پلیس او رو جریمه می‌کنه. راه خلاف رفتی. بر خلاف حرکت کردی، باید جریمه بشی. اگر هم یه تصادفی اونجا بشه باید جریمه پردازد. اگر هم یه قتلی اتفاق بیفته، مقصره. چون بر خلاف حرکت کرده. به تبعات و آثارش ملتزمه. اما در راستای همین حکم به کلی، یه سری احکام داریم، اینا بهش می‌گن احکام احکام استثنائی. اینم حکم مثل... این دیگه مربوط به فرده، مربوط به همه نیست. هرکسی باید بگه که بنده استنمام می‌خوام به عکس پیام! فرض کنید که مریضه، می‌خواد به بیمارستان برسه، این می‌توانه به خلاف بره. اگر پلیس او را بگیره و ثابت بشه که او مریضه، پلیس باید او را ولش کنه. باید [زود به] بیمارستان [برسد]، مثل آمبولانس! آمبولانس! این چیه؟ بر خلاف حرکت می‌کنه. مثل همین اطفائیه‌ها. آتش نشانی و این‌ها. خب این‌ها بر خلاف حرکت می‌کنند دیگه. چرا؟ چون مصلحت رسیدن به اون نقطه برای اطفاء حریق، اون مصلحت بالاتر است از مفسده حرکت به خلاف. این حرکت به خلاف یه مفسده‌ای داره دیگه. مفسده‌اش اینه که احتمال برخورد با... چرا می‌گن نبایستی بر خلاف بره؟ چون مفسده داره. احتمال برخورد با یک وسیله دیگه. احتمال برخورد با عابر. احتمال برخورد با هزار جور مسائلی که هست. خب این یه مفسده است. به خاطر جلوگیری از این مفسده، پلیس می‌گوید باید در سمت راست حرکت کنید. بر خلاف جهت نمی‌توانی بیای. اما اگر یه مصلحتی در این جا غالب بود، خود پلیس اجازه می‌ده برای این که اون شخص بر خلاف حرکت کنه. مثلاً فرض بکنید که جایی داره آتش می‌گیره، خب این اگر بخواد از خیابان‌های اطراف بره، اون جا را بخواد خاموش بکنه، دیر می‌شه، اون ساختمان می‌سوزه. فاجعه اتفاق می‌افته و مفسده

اون‌ها بالاتر است از مفسدهٔ حرکتِ خلاف. لذا اون مفسده می‌آید حکم الزام و تکلیف برای اون رانندهٔ این وسیلهٔ نقلیه می‌آورد که واجب است علاوه بر این که حرکت از این جا برای شما حرام نیست، بلکه واجب است! واجب است شما بر خلاف حرکت کنی تا بری و به اون نقطه برسی و اون آتیش رو خاموش کنی. مفسده در اونجا... مفسده در اون جا خب زیادتره. مفسده در اون جا غالبه.

یا اینکه مریض. آمبولانس، مأمور آمبولانس اگر که بخواد فرض بکنید که از بیمارستان بخواد بره خون‌هاش، همین که از بیمارستان بخواد راه بیفته، می‌گن طبق قانون حرکت کنی، نمی‌تونی بر خلاف بری. چرا؟ چون داری خونه‌ات می‌ری. الان در این جا تو دیگه مأمور آمبولانس نیستی، تو رانندهٔ آمبولانس نیستی. تو رانندهٔ وسیلهٔ خاصی. وسیلهٔ شخصی. می‌خوای بری خونه‌ات، می‌خوای بری خونهٔ خاله‌ات. می‌نویسن که استفادهٔ شخصی ممنوع، از ماشین‌های ادارات و اینها، استفادهٔ شخصی ممنوع. چرا؟ چون این ماشین مال اون سازمانه، ماشین مال اون اداره است، نباید شخصی استفادهٔ شخصی بکنه. حالا اگر این می‌خواد فرض بکنید که بره منزلش، اجازه هم بهش داده شده، بره منزل، استراحت بکنه، غذاشو بخوره، دوباره برگرد سر کار، هیچ ضرورتی نداره، هیچ مسئله‌ای هم نیست. این دیگه نباید بوق رو بزنه، سوء استفاده کنه، از این چیزها شروع کنه زدن، و بر خلاف حرکت کنه، مردم خیال کنند که این مریض داره. این عملش، می‌شه حرام! اگر یه رانندهٔ آمبولانسی در این جا بیاد بدون این که مریض دارد، و بوق بزنه و مردم رو به این هوا گول بزنه و برن کنار، این عمل می‌شه حرام. اما اگر این راننده مریض داشته باشد، همین عمل او می‌شه واجب. نه تنها... صد و هشتاد درجه! مباح هم تازه نیست! واجب! اینا رو دقت کنید! که همهٔ این‌ها رو ما بعدا لازم داریم. این حرفهایی که می‌زنم... نه تنها این عمل او حرام نیست، بلکه می‌شه چی؟ واجب! یعنی صد و هشتاد درجه، میاد فرق می‌کنه.

پس شرع، برای او، - شرع یعنی راه، تکلیف، قانون، حکم دولت، - برای رانندهٔ آمبولانس در وقتی که می‌خواد خون‌هاش بره، چیه؟ موافق با همه بره. از سمت راست حرکت کردن. بر خلاف نرفتن. این میشه شرع برای او در یک مستوای عادی. در یک فضای عادی. در یک فضای نرمال. بدون این که مریض داره، بدون این که ضرورتی اقتضا می‌کنه، این باید بره. اما همین اگه شرایطش عوض شد، این آمبولانس درش مریض بود، این رانندهٔ اطفائیه درش چی بود؟ تلفن کردند: فوراً برسون خودت رو به اونجا، ساختمان آتیش گرفته. این باید بره به اونجا برسه. یه دفعه می‌بینید شرع برای او تغییر پیدا کرد. شد چی؟ شد واجب! نه این که اون حرام می‌ره کنار، این در این جا حکمی نداره! نه این که حکم،

حرمت است اما در این جا استثنا خورده، استثنائی وجود ندارد! دو حکم در این جا هست. استثناء ما نداریم. تخصیص ما نداریم. حکم برای این فرد، در موقع عادی، این است. حکم برای این فرد، با این شرایط، این است. حکمی که روی این موضوع تعلق می گیرد، در اصطلاح فنی، این است. موضوع اگر تغییر پیدا نکند، حکمش به تفاوت موضوع، این است. پس می شه چی؟ دو شرع! دو حکم! دو تکلیف! و این مسئله در همه جا هست. در همه قوانین، در همه مجتمعات، در همه تمدن ها، در همه جا. در همه جا این قضایا وجود داره. این مسائل در همه جا وجود داره. یه دفعه می بینید یه امر حرامی، تبدیل می شه به یه امر واجب.

حالا خب البته اصولیون اسمش رو می ذارن احکام اولیه و احکام ثانویه. ولیکن بنا بر تحقیقاتی که ما در مباحثاتمون داشتیم: ما احکام اولیه و ثانویه نداریم؛ همه این ها حکم اولی ست؛ منتها بسته به اختلاف موضوع، اون ها هم مختلف خواهد شد. حکم اولی و ثانوی نداریم. همونطوری که فرض بکنید برای نماز. نماز، حکم اولی و ثانوی نداره. حکم اولی، تمام است، استثنا بخوره برای کسی که مسافره، قصر باشه. نه! نماز، نماز است. بسته به موضوعی که این نماز به اون موضوع تعلق می گیره، اون نماز هم تفاوت می کنه. برای کسی که حاضر است، - بر این ها هم خیلی هم آثاری مترتب می شه ها! رفقا و فضلا، این ها خیلی از این مسائل، مطالبی می تونند استخراج و استنتاج کنند در استنباط و در اجتهاد. خیلی مسائل متفاوت - برای فرد حاضر، حکم، حکم تمامه. برای فرد مسافر، حکم، قصر است. نه این که استثنا خورده، مگر اینی که در سفر باشید. نه اینطور نیست. برای فرد سالم، روزه واجب است. برای فرد مریض، استثنا خورده، اصلا از اول روزه حرام است. استثنا نداره. تخصیص نداره. برای فرد مستطیع، حج واجب است. برای غیر مستطیع، استثنا خورده، واجب نیست. از اول واجب نبوده. یعنی احکام، این ها به واسطه موضوعی که هست، اون حکم، شکل پیدا می کنه. حکم در این جا وایساده بالبال می زنه می گه من نمی دونم چکار کنم! این همای سعادت، نمی دونه بالاسر کی بیاد! بالاسر این بشینه، رو شانه این بشینه، یا رو شانه اون بشینه. نمی دونه. می بینه: این این جاست، می ره رو شونه اون می شینه. اون اونجاست می ره روی شونه او می نشیند. حکم این است. شرع این است. در شرع، حکم هر فردی، ممکن است با حکم فرد دیگر متفاوت باشه. تفاوت داشته باشه.

من الآن نه دردی دارم، نه در کمرم، نه در سرم، نه در پام، مشکلی ندارم. شارع وقتی می گه نماز بخون، باید نماز رو بلند شم مستوی القامة بخونم. درست بخونم. ولی من، کمرم درد می گیره. وقتی درد می گیره، شارع می گه چون کمرت درد می گیره، باید نماز را نشسته بخوانی. نباید نماز را به این

شکل و به این کیفیت بخوانی. برای من حکم این است، نه حکم ثانوی، همون حکم اولی. چرا؟ چون من مریضم. و برای فرد دیگر، حکم آن است. یعنی باید نماز را تمام بخوانه. فرد دیگر، اصلاً نمی‌تواند بنشینه، باید مستقیماً، در حال استراحت بخوانه نماز را. ببینید! یه نماز شما می‌بینید ده قسم حکم داره. این فرد، این جور، اون فرد اون جور، اون فرد اون جور، اون فرد... هرکسی بر طبق حالش، نماز خودش رو دارد. و قضا هم نباید بکند. یعنی اگر شما در اول وقت مریض هستید و می‌دانید که یک ساعت دیگه خوب می‌شید. الآن کمرتون درد می‌کنه، نباید صبر کنید تا یک ساعت دیگه؛ نه خیر! الآن باید نماز بخونید. نماز چی؟ نشسته. نباید صبر کنید. بعد یک ساعت خوب شدید، نماز رو باید ایستاده بخونید؟ نه خیر! نه ادا دارد دوباره، نه قضا دارد و نه اعاده. بلکه همون نمازی که در اول وقت... چرا؟ چون در اول وقت، برای شما حکم به نماز آمد. وقتی که شمس آمد در زوال، در همون فوق رأس قرار گرفت، در هنگام زوال، حکم به صلاة آمد: صل. شارع نیامد بگوید که این نماز الآن برای همه واجب شده، ولی برای تو نه؛ تو فعلاً یک ساعت دست نگره دار، یه ساعت بشین، وقتی که خوب شدی، اون موقع بلند شو. من از تو نماز ایستاده می‌خوام! یه همچین حرفی نیست. نه خیر. شارع می‌گوید وقتی که موقع نماز شد، در هر حالی که هستی، نماز واجبه. مریض هستی، واجبه، فقط در مورد وضو هست که می‌گن باید به اندازه‌ی مسافتی که حالا چیزش جداست، از آب و این‌ها باید تفحص کرد. فقط در همون قضیه است، در جای دیگه نیست. شارع می‌گه که الآن باید نماز بخونی، الآن باید نماز بخونی. لازم نیست شما صبر کنی... برای ما الآن این حکم آمده. ولی برای کسانی که فرض کنید که نه! اون‌ها سالم هستند، باید بلند شن بخونن. باید بلند شن نمازشون رو به عنوان سلامت بخونند تا فضیلت اول وقت را از دست نندند.

پس بنا بر این شرع عبارت است از اون تکلیفی که برای انسان است، و اون تکلیف، یا با تکلیف سایر افراد دیگر مشترک است، یا اون تکلیف انسان به خصوص خود اوست و سایر افراد در این تکلیف اشتراک ندارند. هر دوی این‌ها همیشه چی؟ همیشه شرع. هر دوی این‌ها شرعه. خب! حالا این شرع و تکلیف توسط چه شخصی باید به مکلف ابلاغ بشه؟ انسان خودش می‌تواند به اون تکلیف برسد؟ انسان که نمی‌تونه برسه. ما که اطلاع بر احکام نداریم. ما که اطلاع بر اون قوانین نداریم. اگر ما اطلاع داشتیم که همه ما پیغمبر بودیم! ها؟ همه ما پیغمبر بودیم دیگه! هرکدوم از ما! مگه امروزه نمی‌گن؟ امروزه می‌گن هر کسی، همون دینی که می‌فهمه برای او حجتیه. دیگه خیلی عالی میشه. اون شخصی هم که هیچ چیز نمی‌فهمه، همون برای اون حجتیه! دیگه راحت! هرکی هرچی می‌فهمه. هرکی

هر برداشتی که از دین داره. بی‌بند و باری، آزادی‌های لجام گسیخته و تفکرهای جاهلانه و ابراز سلیقه‌های مختلف، هرکی برای او دین خودشه. خب ما که با این عده کاری نداریم. اما اون چه را که هست، اینه که شرع باید توسط شارع، یعنی اون کسی که راهنماست به اون واقع و حقیقت، و مصلحت ملزومه یا مصلحت غیر ملزومه، به مفسده ملزومه یا به مفسده غیر ملزومه یا به غیر از این‌ها که اون حکم، حکم اباحه است. کسی که نسبت به او اطلاع دارد باید از ناحیه او، این شرع بیان بشه.

لذا خداوند پیغمبران رو برای همین قضیه می فرسته دیگه. برای این می فرسته که پیغمبران: **لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ** ﴿الحديد، ۲۵﴾. این بعثت پیغمبران، مال اون‌هاست. برای همین مسئله است که احکام موصل به مصالح و احکام مبعّد از مفاسد را برای افراد بیان کند. بنابراین، هر حکمی را که شارع به مکلفی القا کند، اون حکم در حق اون مکلف الزامی ست. هر چه می خواد باشه. شارع بیاد بگه آقا بایستی که تو الآن این کار رو انجام بدی. الزامی ست! این کار رو نباید انجام بدی، الزامی ست! چرا؟ چون شارع. شارع شارع. آیا شارع می تواند بر خلاف یه حکم عام، شخصی را ملزم کند به انجام یک فعل یا او را نهی کند از انجام یک فعلی که دیگران رو امر کرده، شارع می تونه این کار رو بکنه؟ بعضیا می گن نه، نمی تونه. عده زیادی از افراد غیر مطّاع و از افراد غیر وارد به مبانی، می گن شارع بر خلاف گفته خود، و بر خلاف قانون عامی که اون قانون عام را برای همه افراد بیان کرده است، نمی تواند بر خلاف او حکم خاص را نسبت به یکی اعمال کنه. حالا با توجه به مطالبی که عرض کردم، این کلام صحیحه یا غلطه؟ غلطه! چرا غلطه؟ چون فرض این است که این شارع! فرض ما این است که این شارع راه به واقع داره! بنده که راه به واقع ندارم! من که راه به واقع ندارم! اون راه به واقع داره. وقتی شارع راه به واقع دارد، همانطوری که ممکن است برای این فرد روزه واجب باشد، ممکن است برای اون فرد به خاطر مرض، روزه مضر باشد. پس او نباید روزه بگیره.

همانطوری که نماز به طور ایستاده برای افرادی که این‌ها عذر ندارند واجب است، برای کسی که ناراحتی کمر و دیسک دارد، اون نماز واجب نیست، بلکه حرامه. باعث زیادی مرض می شه. بعضیا هستند مقدسی در میارن! مقدسی در میارن! مقدسی خلاف! زخم معده داره، ناراحتی معده داره، بیماری کلیه داره، بیماری قلب داره، براش روزه اشکال داره، می گن مگر می شه ماه رمضان بیاد و ما از این فیض محروم بشیم؟ و هزار تا بلا بر سر خودش میاره. خب داره کار حرام انجام می ده. هم روزه اش باطله، هم عمل حرام انجام داده، هم خدا پدرشو هم در میاره. می گه چرا این کار رو کردی؟ من روزه را واجب کردم نه برای تو. برای افرادی که ضرر نداره. تو روزه را برای اطاعت از من می خواهی بگیر

- توجه کنید! این جا از اون بزنگاه‌های مطلبه‌ها! اینه! - تو که این روزه را داری می‌گیری و احساس تکلیف می‌کنی، به خاطر اطاعت از امر من داری انجام می‌دی، که من می‌گم نگیر. پس چرا می‌گیری؟ پس چرا می‌گیری؟ پس اطاعت از نفسه! اطاعت از امر نیست. این می‌شه اطاعت از نفس. همونطوری که تقرب به سوی من به واسطهٔ وجوب روزه برای صائمین است، تقرب به سوی من برای تو به واسطهٔ افطار است. و اگر تو بیای روزه بگیری، این تمرّد. تمرّد کردی. روزهات باطله هیچ، بعدا هم بایستی لطفا تشریف ببرید قضاشو انجام بدید. یعنی علاوه بر اینکه این روزه رو گرفتی، پدر معدهات را درآوردی، یک ذره هم بهت ثواب نمی‌دم، پدرت رو هم درمیارم، قضاشم بعدا باید بری انجام بدی. چرا؟ تمرّد حرف منو کردی. روزه باید به خاطر امر من بگیری، نه سر خود. چرا سر خود رفتی روزه گرفتی؟ چرا خودتو مریض کردی؟ مگر حفظ بدن از واجبات نیست؟ مگه من نگفتم واجبه؟ چرا رفتی خودتو مریض کردی؟ چرا با دست...؟

مرحوم آقا فرموده بودند که - در همون صحبت‌ها که زن باید حامله بشه و نمی‌دونم حمل برای زن خیلی چیزه و فلائه و این حرفها - یه بنده خدایی دیسک کمر داشت و خیلی هم سخت بود و خیلی مریض بود و خیلی دیسک... این دکترها بهش گفته بودند آقا اگر شما بخواید حمل کنید، آقا که نبوده! خانوم بوده!!

اگر بخوای بری حمل کنی، اصلا احتمال فلج هست. احتمال داره فلج برات پیدا بشه. اینم گوش نداده بود به حرف اون‌ها و بعد رفته بود حمل پیدا کرده بود و البته بعد سقط کرد و خدا بهش رحم کرد. وقتی که این خبر به گوش مرحوم آقا رسید - من رفتم گفتم - گفتم که آقا اینا که شما این مطالب را می‌گید، آخه یه توضیحی، آخه اینا بفهمند که آخه هرچیزی جا داره! آخه هرچیزی... ایشون فرمودند: آخر اینا به اندازهٔ انقدر هم فهم ندارند که آخه هرچیزی در جای خودش هست؟ من که می‌گم، یعنی به هر قسمی...؟! یعنی این اولیاء خدا هم که این حرف رو می‌زنن، [افراد] خب باید بدونند این جاش کجاست، محلش کجاست. همینطوری سیخکی که آدم نمی‌تونه کله‌شو بندازه پایین! یا یه بنده خدایی رفته بود - اونم نظایر یه همچین قضیه‌ای اتفاق افتاده بود، اونم تو مشهد بود. اینی که می‌گم تو طهران بود، اون تو مشهد بود - دکتر آمده گفته آقا باید فلان مسئله راجع به این انجام بشه، تو افاق عمل بوده، الان پزشک هست، بسیار پزشک، پزشک... از دوستان ما هم هست و شهرت جهانی داره در مسائل زنانگی و امثال ذلک و این‌ها. گفته که به تشخیص من، باید الان این رجم برداشته بشه. بعدا خطر پیش میاد. آقا خر مقدسی آمده برداشته گفته مرتیکه، گفته نه خیر! نمی‌شه! اگر این

برداشته بشه این دیگه نمی دونم حمله نمی شه! بابا پنج شش تا درست کردی بسه دیگه! هیچی... ول کردند، بعد آقا زنه مرد! بدبخت بعد یه مدت مُرد. سرطان گرفت نمی دونم چی گرفت، فلان کرد. اینها چیه؟ خب اینا بر خلاف دستور حرکت کردند دیگه. وقتی شارع می گوید که برای فلان موضوع این حکم را من وضع کردم، به چه حسابی ما میاییم از پیش خودمون، به خاطر نفهمی و جهالت خودمون و به خاطر عدم توجه به مبانی عقلانی، خودمون رو به این مسائل و گرفتاریها دچار می کنیم. تمام اینها چیست؟ تمرده! تمرده! البته حالا که انشاءالله خدا از تقصیرات می گذره. ولی اگر قرار باشه بعضیا از روی عناد و این چیزها بخوان اینو انجام بدن، خدا هم پدرشون رو در میاره. اطاعت از دستور طبیب متخصص و وارد، شرعاً واجبه. شرعاً واجبه. عقلاً واجبه. عرفاً واجبه. منطقاً واجبه و شوخی ندارد، همونطوری که اطاعت و رجوع به فرد غیر وارد، چه طبیبهای عادی و چه اینهایی که گیاه و فلان و این جا هستند و وارد نیستند، شرعاً حرام است. شرعاً حرام است و هرچه که پیدا بشود از تبعات، دامن اون افراد را خواهد گرفت.

خب، حالا صحبت ما این است که آیا شارع می تواند به یه فردی بر خلاف اون حکم عام که برای همه اون حکم را به نحو استواء وضع کرده، آیا می تواند حکمی را بکند یا نه؟ بله که می تواند چون شارع اوست. و او به حکم عقل، چون بر مصلحت نفسیه انسان و مفسده نفسیه انسان، اطلاع دارد، حکم مخصوص به اون فرد را بیش از دیگران و حتی خود این فرد تشخیص می دهد. پس بنا بر این می تواند حکم به خلاف بکنه. می تونه حکم به خلاف بکنه. ما در این زمینه خیلی مسائلی داریم. خدمت رفقا هم عرض کردم. که این مسئله، از سابق الایام بوده؛ البته این بحثی که امشب بنده مطرح کردم در همون راستای حجیت فعل ولیّه ها! متنها در مجالهای مختلف و در ظروف مختلف، این مباحث مطرح می شه تا بعداً در یک جا جمع بشه. همه اینها بر می گردد به حجیت فعل ولی، مطلقاً؛ نسبت به فردی که ولی امر به اون فرد می کند که این را انجام بده، یا او را نهی می کند، انجام نده. و در این صورت عرضه فعل ولی، بر کتاب الله و سنت، شرعاً لغو خواهد بود. لغو. چون بر خلاف اون موضوع و مسئله است.

یه وقت ما، مشهد مشرف بودیم. در همون زمانهای سابق. دیگه مثل این که داره دیر می شه. عیب نداره این قضیه رو بگم و انشاءالله بقیه مطالب برای شب بعد. خودم هم خسته شدم. در همون زمان سابق - زمان شاه - یه وقت با مرحوم آقا و یکی از اخویها، ما ایام عید قربان، مشهد مشرف بودیم، چند روزی در مشهد بودیم. در هتل بودیم. من سنم در اون موقع بیست و سه

سال بود. یه شب نشسته بودیم در هتل، از حرم برگشته بودیم. دیگه کم کم داشتیم آماده برای خواب می شدیم، یه دفعه دیدیم که در می زنند. در اتاق. من رفتم در رو باز کردم. دیدم یکی از علمای معروفه که مدتی ست که ساکن مشهد شده و خیلی شخص معروفی بود. نمی دانم الآن در [قید حیاته یا نه؟] نه! مثل این که فوت کرده. الآن فوت کردند. چندی پیش بود مشهد مشرف بودم، دیدم که اعلانیه هاش رو زدند و... فوت کرده. سیدی بود، تقریبا همسن مرحوم آقا بود. از نجف همدیگه رو می شناختند. این آمد در زد و یه دفعه آمد و سلام علیکم! گفت آقا سلام علیکم و این حرفها و... شما اینجا تشریف دارید و...؟ بعد مشخص شد این به هوای یکی دیگه آمده! اومده بوده بره برای دیدن یه نفر دیگه و اصلا نمی دانسته که ما در این جا هستیم و خلاصه از اون قسمت پایین، پذیرش و اینها که سؤال کرده بود، اونها خیال کردند که منظور پدر ما هست و آدرس اتاق ما رو داده بودند، ولی خب این قرار بوده دیدن کس دیگه ای بره. آمد و در زد. گفت خب آقا! حالا نعم البدل شد! حالا میایم همین جا خدمتتون. هیچی آمد تو. آمد تو و سلام علیکم و بفرمایید و فلان و خلاصه نشستیم. ما هم نشستیم. دیگه شروع به صحبت و اینها کرد. در ضمن صحبت هایی که ایشون کرد، معلوم شد که از شاگردان مرحوم آقای خمینی هم بوده و در نجف هم درس ایشون می رفته. درس آقای خمینی می رفته. و می گفت که یه شب صحبت همین قضیه بود که آیا امام علیه السلام بر خلاف حکم شرع می تواند حکمی بکنه به یه شخصی؟ - و مثال زد - مثلا بگوید که آقا شما برو زنت رو طلاق بده. همین مثال رو زد. آقا شما برو زنت رو طلاق بده. آیا می تواند یه همچین حکمی بکنه یا نمی [تواند]؟ می گفت ما نشسته بودیم و یه همچین صحبتی بود. البته صریحا نگفت که نظر ایشون چیه. بنده نشنیدم، این مسئله رو که نظر خود مرحوم آقای خمینی در این قضیه چیه. ولی اون می گفت ما نشسته بودیم با چند نفر یک نفر که او الآن در قید حیاته در یکی از شهرستانها، او رو می دانم که در قید حیاته. می گفت یه نفر هم اونجا بود - آقای فلان - اون گفتش که - رو کرد به آقای خمینی - گفت حاج آقا روح الله! حاج آقا روح الله! این حرف رو فلان دوغ فروش سر کوچه هم نمی زنه! چه برسه به این که امام بیاد بگه! می گفت دوغ فروش! اسم یه دوغ فروشی بود سر کوچه شون، یه دوغ فروش عربی بود در همون نجف، اسم برد. حالا من یادم رفته اسم اون چی بود. می گفت این دوغ فروش فلان هم یه همچین حرفی نمی زنه. یعنی انقدر این حرف قبیح است و دور از قاعده است و دور از قانون است، چه برسه به این که امام بگه! امام بگه بیا زنت رو طلاق بده؟! اصلا یه همچین چیزی مگه میشه؟ دوغ فروش هم همچین حرفی نمی زنه. و خلاصه همه خندیدند و فلان. یعنی خب نظر منم همینه دیگه. می گفت مسئله همینه دیگه. خب،

مرحوم آقا هم هیچی نگفتند و ما هم خیلی تعجب کردیم. با این که اون موقع بیست و سه سالمون بود و خیلی با این مطالب چیز نبودیم، ولی خب بالاخره، به همون مقداری که اطلاع داشتیم، خیلی مستبعد شمردیم، چطور یعنی؟ یعنی امام اگر به یه شخص بگوید زنت رو طلاق بده، این عمل خلاف شرعی انجام داده؟ و امام حق نداره به یکی بگه آقا برو زنت رو طلاق بده؟ خیلی برای ما عجیب بود. بالاخره بعد از یه مدتی ایشون رفت. وقتی ایشون رفت، یه دفعه من رو کردم به آقا: گفتم آقا جان شما با مطالب ایشون موافق بودی؟

ایشون گفتند: برو آقا آس محسن! اینا خبر ندارند اصلا از فقه و شرع و فلان و این ها! بوئی نبردند! بوئی نبردند! طلاق چیه؟ امام بگوید گردن خودت رو بزن، همون ثانیه باید بزنی! طلاق چیه؟ این که [چیزی نیست]. ببینید! اختلاف! اختلاف! در تشخیص و اختلاف در معرفت اصلا از کجاست تا به کجا! این می گه فلان دوغ فروش سر کوچه هم یه همچین حرفی نمی تونه بزنه، فکیف به یه عالم، فکیف یا امام! مراتب! این می گه طلاق چیه؟ بگه گردنت هم بزنی همین الان باید بزنی. یه ثانیه تأمل کنی باختی! انقدر تفاوت در این جا هست. از این مسئله گذشت. سال ها از این قضیه گذشت تا این که در یه مجلسی بودیم در مشهد، عده ای از علما بودند، هم از طهران آمده بودند هم از خود مشهد بودند، علمای معروف بودند. یه مجلسی بودیم، از جمله همین فرد هم بود. یکی از آقایان، یه مسئله ای رو مطرح کرد راجع به حدود اختیارات ولایت فقیه و امثال ذلک. از همین مسائلی که متعارفه.

اون جا من دیدم آقا اصلا قضیه عجیبه. اصلا انگار ما خیلی پر تیم! خیلی پر تیم از مطلب. از مسئله خیلی ما پر تیم. و مرحوم آقا هم همینطور نشسته بودند و صحبت هم نمی کردند. ایشون هم همینطور خب فقط نگاه می کردند و به این بحث ها و این صحبت ها همینطور نگاه می کردند. در تمام افرادی که در اون جا بودند - اینو می خوام عرض کنم خدمتون! - که در میان اون ها چند نفر بودند که عده زیادی مقلد داشتند. همه اون ها قائل به این نظریه و قائل به این مطلب بودند. همه اون ها. که امام از محدوده شرع ظاهر، حق نداره پاشو جلوتر بذاره! حق نداره یک غیر واجبی را بر شخصی واجب کنه. حق ندارد یک عمل مباحی را بر یه شخصی حرام کنه. حق ندارد بر خلاف اون حکم عامی که همه درش ... فإنّ الله احکاماً یشرک فیه من العالم و الجاهل ... همین مسائلی که هست ... اون از حکم عام و از حکم خاص حق نداره بگه. امام فقط وظیفه اش اینه که بلند شه بیاد اون احکام کلی که برای همه است بیاد بیان کنه؛ والسلام، نامه تمام! هیچ کار دیگه نمی تونه بکنه. نمی تونه بگه بیا این کار رو بکن. نمی تونه بگه اون کار رو بکن ... نمی تونه ... اون جا بود که من احساس کردم: عجب! چقدر ما از حقیقت تشیع

و شریعت ما دور هستیم! و چقدر ما نسبت به مبانی تشیع و مبانی ولایت، بیگانه هستیم! بیگانه هستیم! خب، مطالب ادامه دارد. فقط مطلب به این جا کشیده شد که در این مسئله رفقا بدانند که به واسطه عدم اطلاع بر مبانی، ما امام را در چه جایگاهی قرار دادیم؟ در جایگاه یه مسئله گو! یه مسئله گو! بیشتر نه! فقط بیاید، مسئله بگه! همه باید این کار رو بکنند، یا این کار را نکنند! بیش از این، امام حق ابراز حکم، نسبت به موارد خاص را ندارد.

انشاءالله بقیه مطالب را شب بعد بیان می کنیم، اگر خدا بخواد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد